

## بوسعیدی از دیار جنوب

مقامه‌ای نویافته از عارفی وارسته اما گمنام، متعلق به قرن هشتم هجری

اکبر نحوی\*  
رستم فتوت\*\*

### چکیده

این مقاله به معرفی عارفی گمنام از قرن هشتم هجری به نام «شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌نجم» می‌پردازد که در جنوب استان فارس در شهر تاریخی «خنج» می‌زیسته است. تاکنون درباره این شخصیت اطلاعات دقیق و مبسوطی در دست نبوده و اکنون با بررسی سه نسخه خطی که پس از وفات وی از سوی برخی نوادگان و مریدان وی نگاشته شده، به شرح حال، مبانی اندیشه و شیوه سیر و سلوک وی پی می‌بریم. در این نوشته پس از بررسی برخی ویژگی‌های فردی و شیوه ارتباط وی با هم‌عصران و دولتمردان روزگار خود، برخی زوایای اندیشه و نوع سیر و سلوک شیخ روشن شود.

کلیدواژه: تذکره، شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌نجم، مقامه، نسخه خطی.

\*. استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز.

Email: rfotovat2004@yahoo.com

با ورود اسلام به ایران، ایرانیان چندان موجبات ترقی و پیشرفت علوم اسلامی را فراهم آوردند که در مدت زمانی اندک در علم و دانش سرآمد دیگر مسلمانان در جهان اسلام شدند؛ به گونه‌ای که اغلب دانشمندان بزرگ مسلمان در علوم چون حدیث، فقه، صرف و نحو و علوم بلاغی، طب و ادب و... از میان ایرانیان برخاستند. علاوه بر علوم مزبور، یکی دیگر از زمینه‌هایی که در آن ایرانیان، به پیشرفت چشم‌گیری دست یافتند، در حوزه عرفان و تصوف است. عرفان این مرز و بوم آنچنان کهن و دیرپاست که با فرهنگ و آداب و رسوم مردمش عجین شده است و در ژرفای درون مردم این سرزمین ریشه دوانده است؛ این امر از هیچ یک از مناطق این مرز و بوم مستثنا نیست؛ اما باید اذعان داشت که چون محققان و پژوهشگرانی که سال‌های اخیر به شناسایی و احیای آثار گذشتگان پرداخته، به برخی مناطق نسبت به بعضی دیگر توجه و عنایت بیشتری داشته‌اند، نمود فرهنگی و ادبی آنها پررنگ‌تر و بارزتر شده است. یکی از مناطقی که متأسفانه توجه شایانی به آن نشده است، منطقه جنوب ایران است که نسبت به مناطق مرکزی و شرقی و شمالی هنوز در عرصه‌های علمی و فرهنگی جایگاه شایسته خود را نیافته است.

بنا به گفته استاد جلال‌الدین همایی:

ما اگر بخواهیم به اساس ملیت خودمان یعنی علوم و ادبیات، خدمتی شایسته انجام دهیم و مقید باشیم که سخنان ما، پخته و نوشته‌های ما با مغز و متکی به مبنا و اساس صحیح و سرمشق برای جوانان نوکار باشد و به عبارت کوتاه‌تر، بزرگ‌ترین خدمت به ملت ایران و فرهنگ ایرانی، احیای آثار مهم گذشتگان است.<sup>۱</sup>

در این راستا حداقل کاری که در بادی امر جهت کم رنگ کردن این نقیصه می‌توانیم انجام دهیم، این است که فرهیختگان و اندیشمندان گذشته را شناسایی کنیم و آثار، تجربیات و مبانی فکری آنان را مورد بررسی قرار دهیم، سپس آنان را به نسل جوان و معاصر بشناسانیم.

بنابراین، بر آن شدیم، در این زمینه، یعنی تصحیح آثار گذشتگان، گامی هر چند کوتاه برداریم؛ این بود که پس از جستجوهای فراوان و پیگیری‌های مستمر، موفق به شناسایی سه نسخه خطی، درباره شرح مناقب و مقامات عارفی به نام «شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌نجم» از عرفای بزرگ سده هشتم در شهر تاریخی خنج

فارس، شدیم. از میان چند تذکره به جای مانده، آن که از قدمت تاریخی بیشتری برخوردار بود و از نظر محتوایی دارای غنای نسبتاً بهتری بود و واجد شرایط و معیارهای نسخه‌شناسی - یعنی «قدمت، صحت و استقلال» - بود، برای تصحیح برگزیدیم. البته از دو تذکره دیگر نیز به عنوان تکمیل‌کننده مطالب مفقود شده نسخه اساس، در جای خود به‌ویژه در مطالب پیرامون شرح حال و زندگانی شیخ و مبانی فکری و معاصران وی بهره برده‌ایم.

در این نوشته ابتدا به معرفی نسخه سه‌گانه موجود می‌پردازیم؛ سپس براساس مندرجات نسخ مزبور، به معرفی این شخصیت عرفانی و بیان اندیشه‌های وی و همچنین معرفی معاصران شیخ و زمان تألیف و حیات مؤلف خواهیم پرداخت.

\*\*\*

#### ۱. معرفی نسخه سه‌گانه موجود در شرح حال و زندگانی شیخ

همانطور که گفتیم، درباره شرح حال، مناقب و مقامات شیخ محمد بن ابی نجم، سه تذکره بر جای مانده است که پس از وفات او، از سوی نوادگان و مریدانش، هر یک جداگانه در سال‌های متفاوتی به رشته تحریر در آمده است. ما به ترتیب تاریخ نگارش، به هر یک به اختصار خواهیم پرداخت:

الف) نسخه‌ای در ۱۱۵ برگ (۲۳۰ صفحه) در ابعاد  $۱۴ \times ۲۱$  سانتیمتر و در ۱۴ سطر تنظیم شده است. کتابت آن با خطی نسبتاً زیبا است. کاتب شخصی است با نام «محمد سعید فرزند محمد نور بن عبدالعزیز فشوری» و هم‌چنان‌که خود در آغاز نسخه بدان اشاره داشته است، از روی یک نسخه مندرس در سال ۱۳۸۲ ه. ق استنساخ نموده است. او می‌گوید:

این تذکره‌الاولیاء از روی خطی که در قدیم تحریر کرده بودند، چون خیلی کهنه و مندرس شده بود، بنا به خواهش چند شخص صداقت‌منش، بیطرفانه رونویس کردم. کاتب: محمد سعید فرزند محمد نور بن عبدالعزیز فشوری در سنه ۱۳۸۲ هجری.

ابتدا این نسخه اساس ما در تصحیح تذکره بود. گویا سال تألیف آن بین سال‌های ۹۳۰-۹۵۰ ق یعنی نیمه اول قرن دهم بوده است؛ چراکه قسمت‌هایی از آغاز و انتهای نسخه، دستخوش طوفان حوادث و گذر زمان شده و از بین رفته است. هم‌چنان که گفتیم، در آغاز کار، نسخه الف، نسخه اساس ما در امر تصحیح بود، اما

زمانی که همه کارها نزدیک به اتمام بود، موفق به یافتن نسخه‌ای شدیم که کاتب نسخه الف از روی آن نسخه استنساخ کرده بود یا به عبارتی دیگر، این نسخه، نسخه اصلی کاتب تذکره الف بوده است. چون مطالب آن دو را با هم مطابقت دادیم، متوجه افتادگی‌های بسیاری شدیم، که ناسخ از قلم انداخته بود. این در حالی است که محمد باقر وثوقی در مورد این دو نسخه، می‌گوید: «در مقایسه با بخش‌های باقیمانده تذکره اصل مشخص گردید که کلمه به کلمه تطبیق نموده و هیچ گونه دخل و تصرفی در آن به وجود نیامده است».<sup>۲</sup>

آیا نسخه دیگری غیر از این دو نسخه موجود است یا این که وثوقی فرصت آن را نیافته است که مطالب این دو نسخه را با یکدیگر مطابقت بدهد و به بررسی چند صفحه از آن دو اکتفا نموده است.

با این حال، نسخه متأخر نسبت به نسخه اصل دارای دو مزیت است: یکی ترتیب و توالی منظم مطالب آن است که در نسخه اصل به چشم نمی‌خورد و دیگر این که بسیاری از کلمات و عبارات در نسخه اصل وجود داشت که به دلیل فرسودگی نسخه قابل خواندن نبود، اما در نسخه متأخر به صورت واضح ضبط شده بود چرا که کاتب پیش از اندراس نسخه اصل به استنساخ آن مبادرت ورزیده است.

ب) نسخه دوم، تذکره منظومی است در ۲۶۲ برگ (۵۴۲ صفحه) در ابعاد ۱۰ × ۱۶ سانتی‌متر و در ۱۲ سطر که به خط نسخ زیبایی نگاشته شده است. سراسر تذکره منظوم و در قالب مثنوی است و بر وزن حماسی شاهنامه فردوسی - بحر متقارب مثنی محذوف (فَعولُن فَعولُن فَعولُن) - سروده شده است. وثوقی درباره این نسخه می‌گوید:

براساس شواهد موجود، تاریخ نگارش آن، احتمالاً در اواخر قرن دهم هجری می‌باشد. دلایل ما بر این مدعا ذکر روایاتی در تذکره است مربوط به «شاه اسماعیل صفوی» و سیاست شیعه کردن مردم افزر - ناحیه‌ای در شمال خنج -، از طرفی در تذکره هیچ اشاره‌ای به سقوط سلاطین میلادی لار - که در سال ۱۰۱۰ ه. اتفاق افتاده است - نشده و در ضمن به تعمیر صدفه صدر در سال ۹۲۴ ه. و پس از آن اشاره شده است.<sup>۳</sup>

در کتاب خنج، گذرگاه... آمده است: «در آن (نسخه منظوم) هیچ نوشته‌ای دال بر هویت سراینده اشعار و نویسنده یا استنساخ کننده وجود ندارد».

اما در مورد سراینده مثنوی این که در تذکره به بیتی برخوردیم که بر اساس آن

می‌توان احتمال داد که سراینده اشعار شخصی است به نام حقیقی یا تخلص شعری  
(شمسی):

... تو شمسی مخور هم غم و اندهان که باشد تو را خواجه بس مهربان<sup>۴</sup>  
گویا سراینده اشعار، تذکره الف را در اختیار داشته است؛ چرا که مشابهت‌های  
فراوانی میان مطالب این دو نسخه مشاهده می‌شود. اهمیت این تذکره، به عنوان مکمل  
مطالب مفقود شده تذکره الف است و ما در تدوین مقدمه کتاب حاضر - به ویژه در شرح  
حال معاصران شیخ - از مندرجات این نسخه بسیار بهره برده‌ایم.  
امید است در آینده صاحب همّتی فرهیخته، به تصحیح و طبع این نسخه - که اهمّیت  
آن کمتر از نسخه حاضر نیست - کمر همّت ببندد.

ج) نسخه آخر، نسخه‌ای است در ۱۷۸ برگ (۳۵۶ صفحه) در ابعاد ۷ × ۱۴  
سانتی‌متر، که به خط نستعلیق نسبتاً خوبی نگاشته شده است. نام این نسخه چنان‌که در  
آغاز آن آمده است - «تذکره شیخ حاجی محمد ابونجمی» است. نویسنده در ابتدای  
نسخه، سوره الفاتحه را تبرکاً نوشته، سپس به نگارش متن پرداخته است.  
نسخه در سال ۱۲۸۷ ه. ق توسط جعفر خلف مرحوم تاج‌الدین ابن جعفر ابونجمی  
کتابت شده است. در پایان نسخه آمده است:

تَمَّتْ الْكِتَابُ بِعَوْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ فِي ضُحَاةِ يَوْمِ الثَّلَاثَا وَ عَشْرِينَ أَوَّلِ  
(افتادگی) من شهور سنه ۱۲۸۷ من هجرة النبویه - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ تَحِيَّةَ الْإِبْدِيَّةِ -  
به خط الحقیق الفقیر بی‌بضاعت، اقلّ عبادالله، جعفر خلف مرحوم تاج‌الدین بن  
جعفر ابی نجمی نسباً و الخنج مسکناً و بلاداً و مولداً و شافعی مذهباً - غفرالله له و  
لوالديه و لسائر المسلمين، إن شاء الله - به خیر و خوبی مطالعه نمایند. ملتمس و  
متوقع از مطالعه‌کنندگان چنان است که اگر سهوی در این نسخه باشد و یا غلطی  
ببینند، به قلم، عفو فرموده و روح کاتب به فاتحه، یادآوری نمایند. «إن الله  
لا يضيع أجر المحسنين»

الخطُّ يَبْقَى زَمَاناً بَعْدَ كَاتِبِهِ وَ صَاحِبِ الْخَطِّ تَحْتَ الْأَرْضِ مَدْفُوناً  
بَاعٍ مِنْ مَشْتَرِي بِهَا طَلِبِد كَاتِبٍ مِنْ نَاطِمَانِ دَعَا طَلِبِد  
از مؤلف و تاریخ نگارش آن اطلاعی در دست نیست. غالب نوشته‌های آن با مطالب  
تذکره حاضر (نسخه اساس) مشترک است؛ اما نویسنده با تفصیل بیشتر و پرداختن به  
جزئیات، آن را بازگو نموده است و در لابلای مطالب از اشعار مولانا در مثنوی معنوی و  
غزلیات شمس، حافظ و دیگران بهره برده است.

\*\*\*

## ۲. اصل و نسب شیخ محمد بن ابی نجم

آنچنان که از مندرجات تذکره بر می آید، اجداد محمد بن ابی نجم اصالتاً مکی بوده اند و آباء و اجداد او در مکه می زیسته اند تا این که ابونصر - از اجداد شیخ محمد - در ملازمت عمر بن عبدالعزیز به همراه سپاه اسلام به ممالک فارس آمده است. پس از این که قلعه های «کاریان، بنا رویه و جویم» از سوی سپاه اسلام فتح می شود، ابونصر را بر اهالی قلاع، والی می گردانند. متأسفانه «این که ابونصر به فرمان عمر بن عبدالعزیز به منطقه کاریان و جویم آمده است در هیچ یک از اسناد تاریخی بر جای مانده تأیید نشده است».<sup>۵</sup>

مؤلف چنین می گوید که: پس از درگذشت ابونصر، فرزندان وی از کاریان به قریه «کوره» نقل مکان می کنند. بعد از گذشت مدتی ابو نجم - پدر شیخ و از فرزند زادگان ابونصر - از روستای کوره به خنج مهاجرت می کند.

برخی اسناد و بناهای تاریخی بر جای مانده از آن، بر این مهاجرت مهر صحه می نهد. وثوقی که در این باره به مطالعه پرداخته با استناد به برخی اسناد تاریخی، این خط سیر را اثبات نموده است؛ وی در این زمینه می گوید: بنای مسجدی متعلق به قرن هشتم [در کوره] در هنگام زندگانی شیخ محمد، دال بر این موضوع است. مسجد معروف به «مسجد شیخ مبارک» که از مریدان شیخ است دو کتیبه دارد که یکی از آنها از بین رفته و دیگری با این مضمون هنوز موجود است:

امرنا بآتمام هذه العمارة المباركة (ناخوانا) الى المحسن (یا الحسن)  
فخرالدین ابوبکر بن ابی نجم - ائده الله - فی شهر ربیع الآخر سنة ثلاث و اربعون  
و سبع مائه (۷۴۳ ه.ق).<sup>۶</sup>

همچنین درباره این جابجایی می گوید:

ذکر روایت مهاجرت اسلاف او (محمد بن ابی نجم) از کاریان به کوره و سپس خنج می تواند نشانگر خط سیر تاریخی جابجایی جمعیت مسلمانان از کاریان و جویم به طرف خنج طی قرون چهارم و پنجم هجری باشد. مهاجرت قاضی سید منصور در نیمه اول قرن ششم از جویم به کوره می تواند مؤید این مطلب باشد.<sup>۷</sup>

## ۳. پدر شیخ

از جای جای مطالب تذکره بر می آید که نام پدر شیخ حاجی شمس الدین محمد، «ابونجم» است؛ از آن جمله است: «... تا نوبت به ابی نجم رسید که پدر شیخ بود...».<sup>۸</sup>

یا این بیت که در متن آمده است:

سلطان دین محمد بابای او ابی نجم از وی طلب همیشه، طالب ره خدا تو  
علاوه بر این در همه جای تذکره از شیخ به این عبارت یاد می‌شود: «محمد بن ابی  
نجم» یا با ترکیب اضافی - اضافه بُنوت - «محمد ابی نجم».

چنین گفت سلطان والا گهر محمد که بو نجم بودش پدر<sup>۹</sup>  
افزون بر مندرجات تذکره خود شیخ، دلیل دیگر ما کتیبه‌ای است که در مسجد کوره  
بر جای مانده است بدین عبارت:

قد بُنی هذه العماره المسجد المبارکه که المنسوب لحضرت سلطان الاولیاء و  
شیخ المحققین شمس الملة والدین «محمد بن ابی نجم»، قدس سره، فی شهر  
تسعین و سبع مائه (سال ۷۹۰ ه.ق).<sup>۱۰</sup>

علاوه بر این در کتاب طرائق الحقائق - جلد دوم - ذیل عنوان «ذکر کسانی که از جنید  
اجازه ارشاد داشته‌اند»، از شیخ محمد نیز در کنار بزرگان تصوف ایران زمین، این چنین  
یاد می‌کند: «شیخ حاجی شمس‌الدین محمد بن ابی‌النجم».<sup>۱۱</sup>

از جمله کسانی که در این باره - یعنی نام پدر شیخ - به بیراهه رفته‌اند، می‌توان از  
همشهری شیخ محمد - محمدامین خنجی، از پژوهشگران و محققین معاصر خنجی - نام  
برد. وی در کتاب لارستان کهن - بخش رجال علمی، شاعران و... - از شیخ محمد چنین  
سخن می‌گوید: «شمس‌الدین شیخ حاجی محمد خنجی: نام پدر وی گویا ابونصر  
بوده».<sup>۱۲</sup>

همچنین محمدامین خنجی درباره تذکره شیخ - همین تذکره - می‌گوید:

وجود تذکره از احوال و مشایخ و معاصرین وی که خود نوشته‌اند شنیده  
شده، ولی کسانی که آن را دیده‌اند مطالبی در آن یافته‌اند که مربوط به قرون بعد  
یعنی قرن دهم و شاید یازدهم می‌شود. از این رو احتمال دارد اخلاف وی نوشته  
باشند و یا این که دنباله آنچه وی نوشته است اخلاف وی اضافه کرده باشند. به  
هر حال وجود این تذکره خود موجب آشنایی بیشتر به احوال مشایخ خنج و بلاد  
مجاوره است.<sup>۱۳</sup>

بدون تردید، اگر محمدامین خنجی خود از نزدیک تذکره را می‌دید، علاوه بر اصلاح  
نام پدر شیخ از ابونصر به ابونجم، سخنان دیگرش را در مورد مطالب تذکره نیز تصحیح  
می‌نمود.

گویا پدر شیخ - ابونجم - در خنج به کشاورزی مشغول بوده است؛ بر اساس متن تذکره، او متولی نخلستانی بوده که متعلق به چند نفر بوده است. چون شیخ محمد به سن بلوغ رسید، به علت این که حجاب‌های پیاپی از عالم غیب بر او منکشف می‌شد، حالات عجیبی به وی دست می‌داد. از حضرت عزت به وی خطاب می‌شود که اگر خواهی که کارت افشا نشود، خود را به کاری از کارهای دنیوی مشغول کن. بدین ترتیب، ابونجم، پسرش - محمد - را به محافظت و آبیاری آن نخلستان می‌گمارد. از مادر شیخ متأسفانه هیچ اطلاعی در دست نیست. اما آرامگاه مادر و پدر شیخ محمد هنوز در خنج وجود دارد که در زبان محلی به آن مقبره «مومبای شیخ» می‌گویند، که مرکب است از دو کلمه «موم» و «با» یعنی مادر و پدر (شیخ). از سال تولد و وفات آن دو بزرگوار اطلاعی در دست نیست.

#### ۴. سال تولد و وفات شیخ محمد

ولادت شیخ محمد بن ابی‌نجم در شهر خنج در محله «خنجر کشان» در خانه‌ای مشهور به «خانه ابونجمیان» بوده است که بنا به گفته مؤلف تذکره،<sup>۱۴</sup> تا زمان او - یعنی نزدیک به دو قرن پس از وفات شیخ محمد - آن خانه همچنان موجود و معمور بوده است.

نگارنده تذکره، درباره سال ولادت شیخ چنین می‌گوید: و ولادت حضرت شیخ در «یوم الأحد تاسع شهر ربیع الاول - عمت میامن برکاته - سنه أربع و سبعماً یه» بوده.<sup>۱۵</sup> وی پس از ذکر قول ارجح می‌گوید: «راویان در ولادت حضرت سلطان کشور قناعت، ملک طاعت، اختلاف کرده‌اند و بعضی گفته‌اند: اختلاف است که دوازدهم شهر مبارک ربیع‌الاول بوده».<sup>۱۶</sup> پس، ولادت شیخ در روز نهم یا دوازدهم ماه ربیع‌الاول سال ۷۰۴ ه. ق است.

نسخ خطی مربوط به شرح حال شیخ، سال وفات او را بالاتفاق ۷۸۶ ه. ق نوشته‌اند و در چند جای تذکره (ب) بدان اشاره شده است. از آن جمله است: «... پس در سنه ست و ثمانین و سبع مائه از دار الغرور به دار السرور رحلت فرمود».<sup>۱۷</sup> یا: «... پس در سنه ۷۸۶ از دنیای بی‌وفای فانی، رخت تجردی به دارالبقای خلد کشید؛ رحمة الله علیه».<sup>۱۸</sup>

همچنین در تذکره حاضر گویا سال وفات شیخ در صفحات پایانی بوده است که



دستخوش تاراج گذر زمان شده است؛ اما خوشبختانه مورد واحدی در این زمینه پیدا شد که با روایت تذکره (ب) همخوانی دارد:

پس بعد از شانزده سال از تاریخ وفات شیخ در سنه اثنی و ثمان مائه بنای این خلوت مبارک فرمود.<sup>۱۹</sup>

بنابراین، مؤلف، بنای خلوتخانه خاص فرقه ابو نجمیه را شانزده سال پس از وفات شیخ - یعنی در سال هشتصد و دو (۸۰۲) می‌داند. ( $۷۸۶ + ۱۶ = ۸۰۲$ ) سال وفات شیخ را بر اساس حساب حروف جمل یا ابجد «رحمان لایموت» گفته‌اند که دقیقاً بر اساس حساب ابجد، معادل عدد ۷۸۶ است.

در تذکره (ب) سبب رحلت شیخ را به خاطر دوری جستن از شهرت و اجتناب از نزدیک شدن به درگاه حاکم وقت می‌داند؛ با این توضیح که با درگذشت شاه شجاع، حکومت شیراز به شاه زین‌العابدین می‌رسد. شاه زین‌العابدین با شنیدن آوازه شیخ محمد بن ابی‌نجم در طی نامه‌ای به شیخ، به او خبر می‌دهد که قصد زیارت شیخ را داریم و چون آمدن ما به حضور شما موجب اذیت و آزار و تشویش شما و اهالی خنج می‌شود، ملتزمیم که خود به نزد ما تشریف آورید. شیخ در جواب شاه زین‌العابدین می‌نویسد: «هر کس که محبت درویشان دارد، درویشان با او همراه‌اند و ما دعاگوی و خیرخواه جمیع خلائقیم، چه جای محبت؟...».<sup>۲۰</sup> آمدن خود را به تقدیر الهی موکول می‌کند و وعده قطعی را برای رفتن به شیراز به شاه نمی‌دهد. شیخ پس از این واقعه روی به یاران می‌کند و می‌فرماید:

وقت آن آمد که از این عالم بیرون رویم؛ چون الی غایت، این التماس از الله تعالی کرده‌ایم که ما را پوشیده دارد... و اجابت فرموده. اکنون بنیاد شهرت است و مقصود پادشاه از درویشان استقلال سلطنت است و در سلطنت او تقدیر خداوند نیست الا دو سه ماه، اکنون ما از پیش شما می‌رویم...<sup>۲۱</sup>

بدین ترتیب شیخ محمد در سال ۷۸۶ ه. ق رخت از این سرای فانی برمی‌بندد و به دیدار دوست می‌شتابد. روحش شادمان و رحمت حق بر او ریزان باد.

سه سال پس از وفات شیخ - در سال ۷۸۹ ه. ق - به اهتمام و هزینه امیر سیف‌الدین نصرت لاری - حاکم وقت لارستان و از مریدان شیخ - بقعه و بارگاهی بر قبرش ساخته می‌شود. بر اساس متن تذکره، گویا شیخ این امر را در زمان حیات، پیش‌گویی کرده است؛ چرا که به مریدان خود چنین می‌گوید: «امیر بعد از من قبه‌ای بر سر قبر من خواهد ساخت، اگر وقفی کند یا عمارتی بر سر من بسازد، منع مکنید».<sup>۲۲</sup>

نخستین تعمیر و تزیین قبه آن معروف به «قبه انور»، بعد از چهل سال از وفات شیخ - در سال ۸۲۶ ه. ق - توسط سلطان علاء الملک ثانی به دلّالی «نعمت الله بن عطاء الله» نامی صورت می‌پذیرد.

در زمان مؤلف تذکره و به سعی و اهتمام وی در ۹۲۴ ه. ق مسجدی مشهور به «صفه صدر» در کنار بقعه شیخ محمد ساخته می‌شود که با توجه به گفتار مؤلف تذکره در روزگار وی محل اجتماع عموم و مکان آموزش علوم دینی به طالبان علم بوده است: و این بقعه شریف‌الیوم، به اقامه و جماعت و کثرت جماعات مزین و آراسته است و مجاوران بقعه علیّه و مسافران هر دیار بعد از تقدیم روایت او را و وظایف تلاوت و اذکار، به خواندن قصص الانبیاء و سیرت اولیاء و احوال و افعال و اقوال سالکان مسالک طریقت و روندگان راه شریعت و حقیقت مشغول می‌باشد. و از اطراف و اکناف عالم، عرب و عجم، از دور و نزدیک، تُرک و تاجیک، ادانی و اعالی، مطیع و عاصی، سلاطین و ملوک و میر و مولا و یهود و مسلمان و گبر و ترسا، کالبیت العتیقِ یَتَوَجِّهونَ إِلَیْها مِن کُلِّ فَجِّ عمیق. ۲۳

از این مجتمع، حال قسمتی پا برجاست و به مسجد جامع خنج شهرت دارد:

گشت تمام و منور عمارتِ صف صدر

به نور آصف صاحبقرانِ عالی قدر

... به سال اربع‌عشرین و نهصد از هجرت

که شد گذشته، گشادند در بدین جنت... ۲۴

از آن زمان تاکنون بارها به همت امیران وقت و خیرین معتقد، بقعه و مسجد تعمیر شده است؛ به گونه‌ای که با وجود گذشت نزدیک به هفت قرن هنوز پابرجاست. تنها سقف گنبد آن بر اثر تندیادی مهیب در پنجاه سال اخیر فرو ریخته است. در ضلع شمالی بر بالای سر در ورودی کتیبه‌ای سنگی نصب شده که این شعر بر آن به چشم می‌خورد:

آن جهان بخشی که از راه کرم      واقف درگه بدش هر شیخ و شاب  
منبع احسان صفی‌الدین علی      از برای فیض و تحصیل ثواب

درون بقعه از هنر معماری بدیعی برخوردار است. کاشیکاری‌های اسلامی و کتیبه‌هایی از سوره‌های کوثر، توحید و قدر مشاهده می‌شود که اطراف آن با گُل و بوته تزیین یافته است. ۲۵

امید که با اهتمام و عنایت بیشتر مسؤولین امر از چنین آثاری که خود نماد فرهنگ و سمبل افتخار و سربلندی دیرینه سرزمینمان است، حراست و پاسداری شود.

## ۵. برادران شیخ

بنا به مندرجات تذکره ابو نجم - پدر شیخ - دارای چهار فرزند بوده است:

۱. شیخ حاجی شمس‌الدین محمد بن ابی نجم (صاحب تذکره حاضر)

۲. شیخ حسن بن ابی نجم: او فردی شجاع و آگاه به فنون جنگی و سلاح‌ورزی و دارای خوی جنگاوری و لشکر‌داری بوده است. درباره وی در تذکره آمده است: «و او شجاعت و مبارزت و سلاح‌ورزی و تیغ‌گذاری ورزیده». <sup>۲۶</sup> متأسفانه اطلاع دیگری از زندگانی او در دست نیست.

۳. احمد بن ابی نجم: او به تقوا و دینداری و زهد و ورع شهرت داشته است؛ مؤلف درباره او می‌گوید: «و او به غایت متقی و متورع بوده و با صفا و متشرع». <sup>۲۷</sup> و آنچنان که پس از این خواهد آمد، مؤلف تذکره حاضر، گویا از نوادگان همین برادر شیخ است.

۴. زاهد شجاع‌الدین محمد بن ابی نجم: زاهد برادر ارشد و بزرگ‌تر شیخ محمد است و همچون خود او، اهل سلوک و عرفان بوده و «صاحب کشف و کرامات و سلوک و مقامات تمام داشته» <sup>۲۸</sup> است. خوشبختانه از زندگانی زاهد نسبت به دیگر فرزندان ابونجم - جز شیخ محمد - اطلاع بیشتری در دست است.

با این که زاهد از محمد به نسبت سن و سال، بزرگ‌تر بوده و مدت درازی پیش از برادرش - محمد - به طاعت و عبادت پرداخته بود، اما شیخ محمد در ایام کودکی در عالم معنی بر زاهد تفوق داشته است. بنابراین زاهد از این امر ناراحت و دلریش بوده و نسبت به برادر خود به گونه‌ای غبطه می‌خورده است. بدین‌رو، چون شیخ محمد را خلعت خلافت و ارشاد کرامت می‌کنند، زاهد شجاع‌الدین به قصد استخلاف و بیعت به بقعه شیخ ابواسحاق کازرونی - در کازرون - می‌رود تا از دست شیخ فرقه مرشدیه آنجا خرقة بستاند. چون به کازرون می‌رسد، شیخ مرشد - ابواسحاق - را در واقعه‌ای می‌بیند که «از سر عتاب، با وی گفت و از روی خطاب که: ای زاهد! الیوم برادر تو مرشد زمان و خلاصه جهان است؛ بازگرد و از سر رضا، اقتدا به وی نما». <sup>۲۹</sup> زاهد با مشاهده این واقعه، بی‌درنگ متوجه خنج می‌شود؛ اما در راه چون به قریه «قیر» می‌رسد به جوار رحمت حق می‌پیوندد. پیکر او را بنا به خواسته خود به خنج می‌آورند و با اجازه شیخ محمد در ضلع شمالی اربعین‌خانه وی به خاک می‌سپارند.

گویا زاهد شجاع‌الدین، پیرامون بقعه شیخ، چاهی حفر کرده که در زمان مؤلف تذکره هنوز آباد و معمور بوده است و از آب آن استفاده می‌کرده‌اند؛ وی در این باره گوید:

و زاهد، به دست مبارک خود این چاه فرو برده و از برکت او دویست سال است که جاری است و مردم طهارت و غسل می‌کنند و هرگز خراب نشده و محتاج به تعمیر نگشته.<sup>۳۰</sup>

سال وفات زاهد شجاع‌الدین محمد را بر اساس سنگ‌نوشته‌های قبور اطراف بقعه می‌توان در نیمه دوم قرن هشتم هجری دانست. با این توضیح که مؤلف خنج، گذرگاه باستانی لارستان مجموعه‌ای از قبرها را در حوالی بقعه شیخ مشاهده کرده: تاریخ یکی از آنها ۷۸۰ ه.ق و دیگری ۸۱۹ ه.ق بوده و بنا به روایات محلی مقبره زاهد شجاع‌الدین برادر شیخ محمد در همین مکان می‌باشد.

#### ۶. مرشد شیخ محمد بن ابی نجم

بنابه نوشته کتاب شرح حال شیخ، چون شیخ محمد به سن بلوغ می‌رسد، روزی از عالم غیب او را مورد خطاب قرار می‌دهند که: ای محمد ابی نجم! وقت آن شد که این کارها بگذاری و روی به سوی ما آیی؛ و اما باید خود را به شیخی بسپاری.<sup>۳۱</sup> شیخ با شنیدن این ندا، ابتدا بر آن است که متوجه آستانه «سید تاج‌الدین کامل» شود، اما ناگاه شیخ حاجی ضیاء‌الدین منصور بر او ظاهر می‌شود و به او می‌گوید: «ای محمد ابی نجم! اگر طرف محبت متحد است، اما در روز ازل حضرت ایزد تو را حوالت به ما فرموده».<sup>۳۲</sup> بی‌درنگ متوجه دارالاولیای خنج می‌شود و شبانگاه به زاویه شیخ ضیاء‌الدین منصور می‌رسد. شیخ محمد او را می‌بیند که منتظر و مترقب ایستاده است. پس از عرض سلام و ادب، شیخ ضیاء‌الدین او را توبه می‌دهد و خرقه می‌پوشاند و او را به ترک چهار چیز رهنمون می‌شود:

ترک دنیا، ترک عقبی، ترک خویش ترک مغروری به اعمال تُقی<sup>۳۳</sup> پس از مرگ شیخ ضیاء‌الدین، شیخ محمد ارشاد مریدان وی را بر عهده می‌گیرد و جانشین او می‌شود.

علاوه بر روایت فوق، روایت دیگری نیز در تذکره است بدین گونه که: چون شیخ ضیاء‌الدین منصور وفات می‌کند، قبل از مرگ مریدان را نوید می‌دهد که: بعد از من التجا به هر جا مبرید و از رفتن ما غم مخورید که هم از مریدان ما کسی پیدا شود که مرشد شما شود.<sup>۳۴</sup>

مریدان تا یافتن آن مرید تصمیم می‌گیرند که به نزد شیخ رکن‌الدین عبدالله ابرقویی

- در ابرقوه فارس - بروند؛ اما چون در این میان با شیخ محمد بن ابی نجم مشورت می‌کنند، او آنها را از رفتن منصرف می‌کند و به آنها می‌گوید: «شما گروهی هستید و او یک نفر، تدبیری بیندیشید تا او خود به خنج آید». پس از چندی شیخ رکن الدین عبدالله ابرقویی به خنج می‌آید و با تفصیلاتی که در متن آمده است، معلوم می‌شود که آن مرید که شایستگی مرشدی مریدان شیخ ضیاءالدین دارد، شیخ محمد بن ابی نجم است.

پس بدین ترتیب شیخ محمد ابو نجم جانشین شیخ ضیاءالدین می‌شود. با توجه به سلسله خرقه - که در تذکره آمده است - شیخ ضیاءالدین نیز جانشین شخصی به نام شیخ امین‌الدین عبدالسلام بن سهلان بوده است.

بر اساس روایات تاریخی احتمالاً سال وفات شیخ عبدالسلام سال ۷۴۶ ه. بوده است. اما برخلاف شیخ عبدالسلام از شرح حال و زندگانی شیخ ضیاءالدین هیچ اطلاعی در دست نیست؛ «تنها می‌دانیم که مقبره او در خنج در ضلع شرقی گنبد شیخ محمد بن ابی نجم می‌باشد».<sup>۳۵</sup>

در لارستان کهن آمده است که «تولد شیخ محمد ابو نجم در سال وفات شیخ عبدالسلام بوده است [یعنی سال ۷۰۴ ه. ق.]»<sup>۳۶</sup> اما با توجه به مندرجات تذکره، شیخ محمد در زمان شیخ عبدالسلام در قید حیات بوده است؛ بنابراین نمی‌تواند این تاریخ صحت داشته باشد.

بر اساس تحقیقات مؤلف خنج، گذرگاه... ریاست طریقه دانیالیه خنج پس از عبدالسلام خنجی توسط فرزندان او از خنج به هرمز منتقل شده است و به این ترتیب سلسله مشایخ خنج در اوایل قرن هشتم هجری، از سلسله دانیالی منقطع و به حاج محمد ابو نجمی منتقل شده است.

پس از پایان این مبحث، آنچه شایسته ذکر است و از جای‌جای مطالب کتاب مستفاد می‌شود، این است که: با وجود این که شیخ ضیاءالدین منصور، مرشد محمد بن ابی نجم به شمار می‌آید، اما بارها برتری و تفوق شیخ محمد را بر خود متذکر شده است، تا جایی که خود را مرید و پیرو او می‌دانست. به عنوان مثال روزی در جواب مریدان که از او استفسار موضوعی را می‌کنند، می‌گوید: «بروید از شیخ حاجی محمد بن ابی نجم بپرسید». مریدان به او می‌گویند: «او مرید شماست، سؤال از وی، کی رواست؟!» شیخ ضیاءالدین می‌گوید: «تا کی پنهان دارم، گواه باشید که محمد بن ابی نجم پیر و مقتدای من است و من مرید اویم و مجموع سیاران و خلقت عالم محتاج او خواهند بود».<sup>۳۷</sup>

در جایی دیگر شیخ ضیاءالدین درباره محمد بن ابی نجم می‌گوید:  
 سبحان الله! به غیر خدا او را نشناسد و به کُنه کمال او نرسد و کار او به جایی  
 رسد که طالبان حق از او به مراد رسند و آستان او قیله حاجات و مهمات خلایق  
 گردد.<sup>۳۸</sup>

#### ۷. لقب درویشان

در کتاب اسرار التوحید در شرح حال و زندگانی ابوسعید ابوالخیر آمده است:  
 «بدانک شیخ ما - قدس الله روحه العزیز - هرگز خویش را «من» و «ما» نگفته است. هر  
 کجا ذکر خویش کرده است گفته: ایشان چنین گفته‌اند و چنین کرده‌اند».<sup>۳۹</sup> مؤلف به  
 دنبال آن گوید: چون احتمال این می‌رود که خوانندگان در مفهوم سخن به غلط بیفتند -  
 به خصوص آنانی که ابتدای کتاب را نمی‌خوانند - در کنار لفظ «ایشان» ضمیر «ما» نیز  
 می‌افزاییم.

آنچه در مورد اسرار التوحید آمد، درباره تذکره شیخ محمد بن ابی نجم نیز صدق  
 می‌کند؛ با این تفاوت که شیخ محمد به جای لفظ «ایشان» بوسعید، لقب «درویشان» را  
 برای خود برگزیده است و خواننده‌ای که از این امر بی‌اطلاع باشد، چه بسا که در فهم  
 جملات و عبارات تذکره دچار مشکل شود و از بی‌راهه سر در آورد.

#### ۸. شیخ محمد و شعر و شاعری

در حین بررسی و تصحیح متن تذکره حاضر در برخی صفحات به عبارات و ابیاتی  
 برخوردیم، به گونه‌ای که این نکته به ذهن تداعی می‌شد که چه بسا شیخ محمد شاعر  
 بوده و شعر نیز می‌سروده است؛ حال نه به صورت حرفه‌ای بلکه از سرِ تفتن. مؤلف  
 تذکره شرح حال شیخ، ابیات زیبایی را در تسامح و تساهل نقل می‌کند؛ بدین سیاق:  
 «... و حضرت شیخ - قدس الله سره العزیز - مکرر این ابیات را می‌فرمود:

دشمن ما را سعادت یار باد	روز و شب با عیش و نازش کار باد
هر که او روزی نخواهد عمر ما	سال‌ها از عمر برخوردار باد
هر که خاری می‌نهد در راه ما	خار ما در راه او گلزار باد
هر که چاهی می‌کند در راه ما	چاه او در راه ما هموار باد
هر که دیناری نخواهد سود ما	دست و دامانش پر از دینار باد

هر که ما را گبر خوانند، گو بخوان در میان مؤمنان دیندار باد  
 هر که گوید «نجم دین» دی مست شد «نجم دین» گو مست او هشیار باد»<sup>۴۰</sup>  
 با توجه به بیت پایانی که تخلص شعری در ضمن آن آمده، این سؤال در ذهن پدید  
 می‌آید که «نجم دین» چه کسی است؟ آیا می‌توان گفت تخلص شیخ محمد بن ابی نجم  
 بوده است یا این که شعر از آن شاعر دیگری است و این تخلص هم طبیعتاً نام شاعری  
 حقیقی یا تخلص اوست و چون آن شعر و مفهوم زیبایش مورد پسند شیخ واقع شده و  
 متناسب با مسلک صوفیان و راه عرفان بوده، مکرر این ابیات را ورد زبان می‌داشته  
 است.

و این احتمال ما قوت بیشتری به خود می‌گیرد آنگاه که از شیخ، بیتی را به گویش  
 محلی خنجی نقل می‌کند: چنان که به لفظ خنجی فرمود:

کُم هزار از یار بیت      اُم دو هزار مَجّا بیت  
 هَمَتای شمس مت کُم در عالم<sup>۴۱</sup>

اگر ابیاتی را که ذکر شد، بتوان به گونه‌ای به شخصی غیر از شیخ محمد نسبت داد،  
 این بیت که به لهجه محلی خنجی - زبان مادری شیخ - است به سختی می‌توان به  
 دیگری منسوب کرد.

افزون بر موارد بالا، مؤلف تذکره ابیاتی را از اشعار شعرای دیگر فارسی زبان در متن  
 گنجانده است و بیان می‌کند که شیخ محمد آن را ورد زبان داشته است؛ چون: در این  
 معنی شیخ ما فرمود: (رباعی)

با درد بساز چون دواي تو منم      بیگانه مشو که آشنای تو منم  
 گر بر سر کوی ما گشته شوی      شکرانه بده که خون‌بهای تو منم<sup>۴۲</sup>  
 گویا از جمله ابیاتی است که به شیخ ابوسعید ابوالخیر نسبت داده‌اند. یا این بیت  
 سعدی در گلستان که گویا مؤلف آن را از زبان شیخ شنیده است که بدو منسوب می‌کند:  
 چنان که فرماید: (بیت)

بَدان را نیک داری مرد هشیار      که نیکان خود بزرگ و نیک روزند<sup>۴۳</sup>  
 و بسیاری از موارد در متن آمده است که به دلیل پرهیز از اطالّه کلام، به این مقدار  
 بسنده می‌کنیم.

بنابراین، اگر به طور قطع و یقین نتوانیم شیخ محمد بن ابی نجم را شاعر بنامیم، ولی  
 این نکته را می‌توان بدون هیچ تردیدی بیان داشت که شیخ محمد با شعر و شاعری نه

تنها بیگانه و ناآشنا نبوده، بلکه از دوستداران شعر و ادب این مرز و بوم بوده و همانند سایر ایرانیان با شعر زندگی می‌کرده است و بدین خاطر است که به تناسب احوال، برخی اشعار را ورد زبان خویش ساخته بود.

#### ۹. ریاضات شیخ محمد و اندیشه وحدت وجودی او

از زندگانی محمد بن ابی نجم چنین برمی‌آید که وی با رسیدن به سن بلوغ، حالاتی از عالم غیب به او روی می‌آورد که برای اخفای اسرار و حالات درونی، خود را به کاری از مشاغل دنیوی سرگرم می‌کند. ابتدا در نخلستانی - که پدرش متولی آن بود - مشغول به کار می‌شود، پس از آن به کار طویه - حفر چاه - روی می‌آورد.<sup>۴۴</sup> شیخ محمد کار تازه - یعنی حفر چاه - را نسبت به کار در نخلستان بهتر می‌پسندید؛ چرا که می‌گفت: «... - اخفای کار و کتمان اسرار خود را در آن بهتر می‌دیدم».<sup>۴۵</sup>

مؤلف تذکره، داستانی را از زبان شیخ بیان می‌کند که به وضوح می‌توان نمود بارزی از ریاضت‌های معمول بین متصوفه را در زندگانی شیخ دید:

... دیگر به الهام ملک علّام، کار طویه قبول کردم که اخفای کار و کتمان اسرار خود در آن بهتر می‌دیدم و با دو سه نفر دیگر در آن کار شریک گشتم. و روز با شرکاء به خدمت طویه مشغول بودم و چون شب در می‌آمد شریکان به امکانه و اوطان خود می‌رفتند. و «درویشان» در روی آن چوب که میان ستون چاه است، می‌نشستم و با نفس چنین می‌گفتم: اگر به خواب روی در چاه افتی... و تا وقت باز آمدن شریکان بدان حال می‌بودم و خود را در گلیمی می‌پیچیدم و ایشان بانگ بر من می‌زدند و طعن بر من می‌کردند که تا کی خفته‌ای؟ و صبح نزدیک شد. و آنگاه به خود می‌جنبیدم و بعد از آن برمی‌خاستم و چنان می‌نمودم که مگر هنوز در خوابم.<sup>۴۶</sup>

آنچه در بالا آمد، ما را به یاد گفته مؤلف اسرار التوحید در مورد زندگی شیخ بوسعید و حکایت در چاه آویزان شدن او و ختم کردن قرآن می‌اندازد.

علاوه بر این، آنچه از مندرجات تذکره برمی‌آید، اربعین‌های متعدد شیخ و چله‌نشینی‌های متعارف میان اهل طریقت است که شمار اربعین‌های او به گونه‌ای که مؤلف در مطالب تذکره بازگو کرده است به بیست و چهار چله می‌رسد. گاه در خلوتخانه می‌شد و به قصد عزلت و کناره‌گیری از خلق، در آن را با گچ و سنگ مسدود



می کرد، اما مریدانی چون امیر سیف‌الدین نصرت، تیشه به دست به در خلوتخانه می آمدند و محترمانه به وی می گفتند: «وقت آن است که بیرون فرماید تا به برکت ارشاد شما، خلقی فلاح یابند و از تاریکی هوا و بدعت، به روشنایی سنت و جماعت بهره مند شوند».<sup>۴۷</sup> ذکر کم خوری و روزه‌های متوالی او در لا به لای عبارات متن فراوان به چشم می خورد؛ تا جایی که می گفت: اگر روزه وصال نهی نشده بود، تمام ایام و لیالی روزه دار می شدم.

روایتی از زبان مریدی به نام زاهد شمس‌الدین محمد اسماعیل آمده است که شیخ از بسیاری ریاضت که کشیده بود، به غایت ضعیف و نحیف شده بود. چنان که ایستاده نمی توانست نماز بگذارد. آن مرید می گوید با مشاهده این حالت به شیخ گفتم: «خداوندگارا! شیخا! بر همه کس واجب است که داد عبادت حق تعالی چنین دهد که تو می کنی یا شما را با خدای تعالی حکایت دیگری افتاده است که محتاج گشته‌ای به چندین ریاضت و مجاهدت؟ شیخ در جواب وی می گوید: ای زاهد! هر چند مجرم و گناهکارم، اما الله تعالی سایه ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ بر همه انداخته؛ لیکن درویشان را به درگاه ذوالجلال جلاله حاجتی است مقبول که اگر صد هزار چندین عجز و مسکنت و بیچارگی و مشقت در پیش آن حضرت عرض برسانم، هنوز تقصیر کرده باشم.<sup>۴۸</sup>

با اندکی دقت در مطالب تذکره، می توان پاره‌ای از نظریه وحدت وجود که عرفایی چون بایزید بسطامی، حسین منصور حلاج و شیخ اکبر - محیی‌الدین ابن عربی - از نمایندگان آن به شمار می آیند، در عقاید عرفانی شیخ مشاهده نمود. شیخ به برکت انفاس حضرت لطیف، وجود خود را دچار تحول و تبدل قابل ملاحظه‌ای می بیند و به نوعی وحدت وجود می رسد، که ناخودآگاه آن سخن مشهور بایزید بسطامی را بر زبان می راند: ... و زبان حال بی اختیار آمد به گفتار که «لیس فی جبتی سوی الله» و خود را محو و فانی در ذات حضرت عزت می داند تا جایی که گوید: «و به حدی رسید که درویشان به هیچ حال پیدا نشدند».<sup>۴۹</sup>

در این میان توجه و عنایت خاصی که شیخ و به تبع وی، مؤلف تذکره نسبت به بایزید بسطامی دارد، شایسته اهتمام و توجه است. بارها او را در واقعه می بیند و با وی در مورد مسائل عرفانی به گفتگو و تبادل نظر می نشیند. تشابهاتی که در زندگانی آن دو دیده می شود، نیز قابل ملاحظه و تأمل است؛ تشابهاتی چون عدم اختیار تأهل، اندیشه

وحدت وجودی، اهتمام به قرآن و سنت و مراعات ظاهر شریعت در کنار و همراه با طریقت، امی بودن و همچنین خود را خاتم اولیاء معرفی کردن.

یک بار شیخ بایزید را به همراه چهارده تن از مشایخ از جمله شیخ کبیر و شیخ جنیدبغدادی، در واقعه‌ای دیدار می‌کند. سلطان بایزید به شیخ محمد می‌گوید: «ای جوان با احسان! اینجا به چه مهم نشسته‌ای؟ و چه در پیش داری؟ و چه امر می‌سپاری؟ گفتم: بدان نشسته‌ام و دل از غیر بر خود شسته‌ام». مشایخ بر او آفرین می‌گویند. از آن میان حضرت شیخ کبیر - ابو عبدالله خفیف شیرازی - به وی می‌گوید: تو را در دل میل نشانند فقر است؛ به چهار چیز تو را نصیحت می‌کنم و عمل در آن کن که «این حدیث ز پیر طریقتم یاد است»؛ اولاً از دنیا بگذر، ثانیاً به عقبی منگر، ثالثاً اگر به مقام قدرت رسی و تصرف، ملتفت آن نشوی و رابعاً از خود به کلی فانی شوی و متوجه حضرت سبحانی شوی تا به حضرت واصل گردی و از جمله ابرارت شمرند.<sup>۵۰</sup> در مورد اخیر - نصیحت چهارم - شیخ کبیر فنای از خود و بقای بالله را به او سفارش می‌کند.

#### ۱۰. شیخ و شریعت

صوفیان در برابر شریعت موضع‌گیری‌های متفاوتی داشتند کما این که هر فرقه از آنان نیز دارای ضوابط و مبانی خاص فرقه خود بوده‌اند.

گروهی از صوفیان با اینکه ظاهر عبادت را در برابر اعمال قلبی بی‌ارزش می‌شمردند و با اینکه برای آنها جز از جنبه دلالتشان بر حقایق معنوی ارزشی قائل نبودند با دقت شعائر مذهبی را بر پا می‌داشتند. گروهی از صوفیان معتقد به برداشتن تکالیف دینی بودند که عده‌ای از ایشان از صوفیانی بودند که در تفکر و عمل، خود را از قیود شرعی رها می‌دانستند و گروهی از صوفیان صادق هم مثل ملامتیان بودند که ترس از مدح مردم، آنها را به صورتی در آورد که ملامت و سرزنش مردم را به جان می‌خریدند و گروهی نیز از عارفانی بودند که به مظاهر شرع و سنن آن و نیز به اخلاق این دنیای بی‌ارزش قائل نبودند. اما اکثر صوفیان وصول کامل به حقیقت را - که هدف و غایت کوشش‌های هر صوفی است - نه تنها معارض با مراعات دستورات شرع نمی‌دیدند، بلکه رعایت شرع را جزء لایتجزای نظام عمومی تصوف خود می‌شمردند.<sup>۵۱</sup>

نوع عرفان و طریقه عرفانی شیخ محمد بن ابی‌نجم را اگر بخواهیم مشخص کنیم، باید او را در زمره صوفیان اخیر - یعنی صوفیان شریعت‌گرا - قرار دهیم. نوع تصوف

شیخ از نوع تصوّف امام محمّد غزالی و جنید بغدادی است که طریقت را با شریعت آمیخته بودند و طریقت بدون شریعت را مردود می‌دانستند. بدین خاطر است که محمّد معصوم شیرازی (معصوم علی شاه نائب الصدر) نام او را در کنار مشایخی ذکر می‌کند که از جنید اجازه ارشاد داشته‌اند.<sup>۵۲</sup> همین جنید است که:

تصوّف او با قواعد کتب و سنت منطبق می‌گردد و از عقاید سخیف مصون و از شبهات غلات بر کنار و از آنچه موجب اعتراض شرع باشد سالم است. از سخنان اوست که روش ما با کتاب و سنت مضبوط و منطبق است. هر کس قرآن حفظ نداشته باشد و حدیث ننویسد قابل اقتدا نیست.<sup>۵۳</sup>

شیخ محمّد در این زمینه پیروان خود را این چنین اندرز می‌دهد که:

اول راه شریعت است و آخر راه شریعت است و اگر کسی ببیند که سجاده در هوا می‌اندازد و پرواز می‌کند و نماز در هوا می‌کند و یا سجاده بر دریا می‌اندازد و بر وی می‌رود و قدمش تر نمی‌شود و مشرفی و قدرتی می‌نماید، یک سر موی نامشروع از وی مشاهده کنید، گرد وی مگردید که تا هر گاه که هست غیرت شرع می‌خورد.<sup>۵۴</sup>

و به تناسب این موضوع، مؤلف، ماجرای معروف بایزید را ذکر می‌کند که: به بایزید خبر می‌دهند فلان شخص بزرگواری در فلان سرزمین است. چون بایزید برای دیدار با او بدانجا می‌رود، می‌بیند هنگام نماز است و شخص مورد نظر به مسجد می‌رود. در بین راه مرد رو به سوی قبله آب دهان می‌اندازد. بایزید با مشاهده این صحنه به مریدی که همراهش بود می‌گوید: «بیا تا بازگردیم که او به شرع راست نیست». مؤلف تذکره در ادامه بیان می‌کند: «بایزید بازگشت و به صحبت او نرفت تا بدانی که هر که به محک شریعت راست نیامد، در خور ارباب صفا و اصحاب صدق و یقین نیست».<sup>۵۵</sup>

شیخ محمّد سخت بر این باور است که: «هر که او به ترازوی شریعت راست نیامد از گمراهان است. هر که به محل سنت احمدی - صلی الله علیه و سلم - درست نیامد، از پی دنیاست...».<sup>۵۶</sup>

محمّد ابی نجم از جمله ویژگی‌های اخلاقی سالک و مرید را آن می‌داند که: «به حیل المتین شریعت اعتصام نهد؛ قولاً و فعلاً تابع سنن نبوی و پیرو ملت احمدی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - باشد».<sup>۵۷</sup>

آری محمّد بن ابی نجم کسی است که صاحب کتاب شرح حال او درباره‌اش چنین

می‌گوید: «از جمله کرامات آن حضرت است که هر چه فرموده، مطابق نص قرآن و حدیث سید عالمیان - صلی‌الله‌علیه و سلم - است».<sup>۵۸</sup>

بدین ترتیب - آنچنان که پیش از این گفتیم - بوده‌اند کسانی با ظاهر چون اهل تصوف که شریعت و احکام و قوانین آن را راجحی نمی‌نهادند، اما اگر جانب انصاف را فرو نگذاریم و بی‌طرفانه به تاریخ تصوف اسلامی نگاهی بیفکنیم، درمی‌یابیم که اکثر قریب به اتفاق عرفا و اهل تصوف نه تنها با دین و شریعت سرستیز نداشته، بلکه غالب آنها در روزگار خود از جمله عالمان دینی و مصلحان جوامع خویش به شمار می‌آمده‌اند. بنابراین نباید سخنان افراد روشنفکر نمای متجددی که در سال‌های اخیر پا به عرصه گذاشته‌اند، مبنی بر این که: «به گمان ایشان (صوفیان) دین یا آیین که برانگیختگان بنیاد گذارده‌اند، برای عامیان می‌بوده و دینداران جز «پوست پرستانی» (یا به گفته خودشان قشریانی) نبوده‌اند، ولی صوفیگری رأی کسان برگزیده‌ایست که «مغز پرستان» اند و به دیگران برتری می‌دارند»<sup>۵۹</sup> را اعتباری بخشید و آن را به همه فرق صوفیه تعمیم داد. تنها استدلال ما در رد این قول، اگر آنچه را که درباره محمد بن ابی‌نجم، بایزید، جنید و امام غزالی و امثال آنها گفتیم، باشد، کافی است.

#### ۱۱. شیخ محمد و فرقه دانیالیه

در سده‌های ششم و هفتم هجری شاخه‌ای از فرقه مرشدیه کازرون، به رهبری شیخ رکن‌الدین دانیال خنجی در منطقه خنج و لارستان بنیان نهاده می‌شود که موجب تحولات گسترده‌ای در این خطه و جنوب فارس می‌شود.

بنابر شواهد تاریخی می‌توان تسلط فرقه دانیالیه بر خنج را تا اوایل قرن هشتم دانست. پس از عبدالسلام خنجی ریاست این فرقه توسط فرزندان وی از خنج به هرمز منتقل می‌شود و رهبری معنوی خنج را به فرقه ابونجمیه می‌سپارند.

اما بر اساس مندرجات تذکره منظوم درمی‌یابیم که هر چند طریقه دانیالیه به صورت رسمی به هرمز انتقال داده می‌شود، اما هنوز در طول قرن هشتم و حتی پس از آن خانقاه‌هایی وجود داشته است که وابسته به فرقه دانیالیه بوده است و بدین سبب است که مؤلف تذکره مزبور از درگیری‌های میان دو طریقه - دانیالیه و ابونجمیه (شمسیه) - خبر می‌دهد.

پس از محمد بن ابی‌نجم، سرپرستی مریدان او به کاکا فخرالدین ابوبکر بن محمد

زکریا واگذار می‌شود. با تدبیر و اخلاصی که وی در تبلیغ آموزه‌های مرشد خویش اعمال می‌کند، افراد زیادی به سوی آنان گرایش پیدا می‌کنند؛ تا جایی که خانقاه‌های دیگر از جمله مشایخ و بزرگان بقعه دانیالیه بر آنان رشک می‌برند. بدین ترتیب مقدمات و زمینه‌های ایجاد درگیری و نزاع میان آنان اندک اندک چهره می‌نماید:

بر ایشان چنان داد رونق اله  
که شد بی‌رواج این همه خانقاه  
مشایخ که بودند در آن بلند  
ببردند در کار ایشان حسد  
به ایذای اصحاب برخاستند  
بدیشان همه اسپ کین تاختند<sup>۶۰</sup>

روزی مسافران زیادی - که گوسفندان و گاو و برنج و غلات بسیاری به همراه خود داشتند - به خانقاه ابونجمیان وارد می‌شوند. یکی از مشایخ خنج این خبر را به سر حلقه دانیالیه می‌رساند و بدانان می‌گوید: چه نشسته‌اید که هر کس وارد خنج می‌شود به خانقاه ابونجمیان وارد می‌شود و بالتبع نذورات و کمک‌های مالی خود را به آنان می‌سپارد؛ آنان با این کار خود و ستاندن نذورات و فتوح مسافران، عملاً شیخ را از شما گرفته‌اند.

مشایخ دانیالیه با شنیدن این خبر، فرستاده‌ای را به نزد «کاکا فخرالدین» می‌فرستند که به وی بگوید: تا این شهر معمور بوده، تمامی اوقات و نذورات بر بقعه دانیالیه تعلق داشته است؛ آن هم به حکم سلاطین و امیران. اما با این وجود شما همه مردمان را از راه برده‌اید؛ در حالی که نه رخصتی از دیوان حکومتی و نه فرمانی از شاه دارید و نه هیچ گونه رسمیتی.

کاکا فخرالدین در جواب او می‌گوید: «آنچه را گفتید، درست است و همه امتیازات و اوقات از آن شماست و سال‌های سال است که شیخی این شهر به شما تعلق داشته است. اما همانگونه که می‌بینید ما نه شیخی در میان خود داریم و نه توبه به کسی می‌دهیم؛ اگر می‌خواهید مسافران را از آمدن به نزد ما و بقعه شیخ محمد بازدارید، عده‌ای از شما بروند و با در دست داشت حکم حکومتی، آنها را از آمدن به سوی ما منصرف کنند و به سوی بقعه خویش سوق دهند».

مؤلف تذکره منظوم پس از بیان درگیری‌های دانیالیه با ابونجمیه، در مورد پیشینه این مخالفت‌های مشایخ دانیالی نسبت به مریدان شیخ محمد بن ابی نجم گوید:  
عداوات ایشان بدین خاندان  
بود پشت تا پشت تا این زمان  
بدین ترتیب، هر بار با برخورد خردمندانه و مدبرانه کاکا فخرالدین ابوبکر،

درگیری‌ها و تنش‌هایی که از جانب دانیالیان به وجود می‌آمد، فروکش می‌کرد و به آرامش بدل می‌شد.

با توجه به مندرجات تذکره منظوم درباره موضوع بالا، می‌توان گفت که این مخالفت‌ها و درگیری‌ها تنها به پس از درگذشت شیخ محمد خلاصه نمی‌شود، بلکه شواهد دال بر این است که حتی در زمان حیات شیخ هم وجود داشته است؛ تا جایی که روزی عده‌ای از مشایخ دانیالی - که از آمدن شیخ به نماز آدینه به همراه شمار زیادی از مریدان رنجیده خاطر بودند - به نزد شیخ می‌آیند و می‌گویند: از این پس شما برای رفتن به مسجد جامع حق نداری که عده زیادی را همراه خود کنی. شیخ به خواسته آنان تن می‌دهد و از آن پس برای رفتن به مسجد آدینه تنها از منزل خارج می‌شود. و اگر کسی در بین راه به او می‌پیوست، او را از همراهی با خود باز می‌داشت. اما در یک روز جمعه هر چند که شیخ از ملحق شدن افراد و معتقدان مانع می‌شد، کمتر نتیجه می‌داد و با رفتن عده‌ای، باز عده دیگری به او می‌پیوستند تا جایی که هنگامی که می‌خواست وارد مسجد شود، افراد زیادی او را همراهی می‌کردند. یک فرد دانیالی که خود نظاره‌گر این حادثه بود، به نزد شیخ خود بر می‌گردد و هر آنچه دیده بود را برای وی بازگو می‌کند؛ اما با این گفته مورد سرزنش شیخ واقع می‌شود. او به شیخ می‌گوید:

بگفتا خَمْش باش و چیزی مگو      که باشد خدایی همه کار او<sup>۶۱</sup>

این حادثه علاوه بر این که نشانگر صلح‌جویی و مدارا با مخالفان خود است، می‌تواند به میزان محبوبیت و رفتار و رابطه اجتماعی او با ابناء زمان خود نیز پی برد.

ناظم تذکره پس از بیان حکایت فوق، با این بیت، موضوع را خاتمه می‌دهد:

پس، از عهد پیشین بد این دشمنی      نه اکنون که می‌بینی، ای روشنی!<sup>۶۲</sup>  
افزون بر موارد بالا، مؤلف زیر عنوان «تتمه حکایت مفسدان و احوال مریدان» گوید: پس از این که مفسدان دیوار خلوتخانه ابو نجمیه را ویران و چاه آنان را پر می‌کنند، مریدان مجدداً با خرید زمینی شروع به ساخت دوباره خلوتخانه می‌کنند و علی‌رغم خواسته بدخواهان، بیش از پیش کارشان به فزونی و رونق می‌گراید:

علی‌رغم آن مفسدان حسود      همه روزشان عزّ و دولت فزود  
... شدند آن همه حاسدان خود زبون      ولی دوستان در مزید و فزون...<sup>۶۳</sup>

## پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: مقدمه مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی.
۲. وثوقی، ص ۷۵.
۳. همان، ص ۷۶.
۴. تذکره منظوم (نسخه خطی)، برگ ۳۲.
۵. وثوقی، ص ۸۲.
۶. همان، ص ۸۴.
۷. همان، ص ۲۹.
۸. تذکره اساس (الف)، ص ۵۴ (شماره صفحات مربوط به متن تصحیح شده تذکره است که اکنون به شکل پایان‌نامه است و در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز توسط نگارنده در فروردین ماه ۱۳۸۵ دفاع شده است. مراد از «تذکره» در سایر ارجاعات بعدی همین مرجع است).
۹. تذکره منظوم، برگ ۴۸.
۱۰. وثوقی ص ۸۲.
۱۱. معصوم‌علی‌شاه، ص ۴۴۰.
۱۲. اقتداری، ص ۱۷۷.
۱۳. همان، ص ۱۷۸.
۱۴. تذکره، ص ۵۴.
۱۵. همان، ص ۵۵.
۱۶. همان، ص ۵۵.
۱۷. تذکره (ب)، برگ ۱۲۵.
۱۸. همان، برگ ۱۲۷.
۱۹. تذکره (ب)، برگ ۱۲۷.
۲۰. همان، برگ ۱۲۶.
۲۱. همان.
۲۲. تذکره، ص ۷۶.
۲۳. همان، ص ۱۰۱.
۲۴. تذکره، ص ۹۷.
۴۱. تذکره، ص ۸۹ (برای ترجمه فارسی بیت، به تعلیقات پایان‌نامه مذکور مراجعه شود).
۴۲. همان، ص ۸۱.
۴۳. همان، ص ۱۲۴.
۴۴. با این توضیح که منطقه خنج و لارستان، چون از دیر باز با مشکل آب نوشیدنی و زراعی روبرو بوده است بنابراین مردم، به ویژه کشاورزان برای تأمین آب آشامیدنی و آبیاری زمین‌های زراعی خود ناچار به حفر چاه و قنات در منازل و اراضی کشاورزی خود بوده‌اند.
۴۵. تذکره، ص ۷۵.
۴۶. همان، ص ۵۷.
۴۷. همان، ص ۶۹.
۴۸. همان، ص ۷۷.
۴۹. همان، ص ۶۲.
۵۰. همان، ص ۶۴.
۵۱. نیکلسون، صص ۹-۱۵۸.
۵۲. معصوم‌علی‌شاه، صص ۴۱-۴۰.

۵۳. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه جنید با نقل از مآخذی چون روضات الجنات، تاریخ ابن خلکان، ریحانة الادب.  
 ۵۴. تذکره، ص ۱۴۳.  
 ۵۵. همان، ص ۱۴۴.  
 ۵۶. همان، ص ۱۴۰.  
 ۵۷. همان، ص ۶۹.  
 ۵۸. همان، ص ۱۲۸.  
 ۵۹. کسروی، ص ۱۶.  
 ۶۰. تذکره منظوم (نسخه خطی)، برگ ۲۴۱.  
 ۶۱. همان، برگ ۲۵۰.  
 ۶۲. ر.ک: همان، برگ‌های ۵۰ - ۲۴۱.  
 ۶۳. همان، برگ ۲۵۱.

### منابع

ابوسعید ابی‌الخیر، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.

اقتداری، احمد، «لارستان کهن»، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۷.

برگرفته از پایگاه اینترنتی [www.khonj.org](http://www.khonj.org).

تذکره اساس (الف)، ص ۵۴ (شماره صفحات مربوط به متن تصحیح شده تذکره است که اکنون به شکل پایان‌نامه می‌باشد که در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز توسط نگارنده در فروردین ماه ۱۳۸۵ دفاع شده است. مراد از «تذکره» در سایر ارجاعات بعدی همین مرجع است.)

تذکره، ص ۸۹ (برای ترجمه فارسی بیت، به تعلیقات پایان‌نامه مذکور مراجعه شود.)

تذکره منظوم (نسخه خطی)، برگ ۳۲.

کسروی، احمد، صوفیگری، کتابخانه گوتنبرگ، تهران، ۱۳۳۷.

لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه جنید با نقل از مآخذی چون روضات الجنات، تاریخ ابن خلکان، ریحانة الادب.

عزالدین محمود کاشانی، مقدمه مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۳۳.

معصوم علی شاه نائب‌الصدر شیرازی، طرائق الحقایق، چاپ محمدجعفر محجوب، تهران، ۱۳۱۸، ج ۲.

ملحقات، قسمت شماره: ۱۹ (در پایان نامه مزبور است.)

نیکلسون، پیدایش و سیر تصوف، ترجمه محمدباقر معین، توس، تهران، ۱۳۵۷.

وثوقی، محمدباقر، خنج، گذرگاه باستانی لارستان، نشر خرّم، ۱۳۷۴.